

بهداشت روانی و جسمانی زن قاجار به روایت سفرنامه نویسان

دکتر عماد الدین فیاضی^۱

مژگان آ محمد لاری^۲

چکیده

دوران قاجار، دورانی است که زنان در طبقات مختلف جامعه موقعیت مناسبی نداشتند، چرا که معضلات متعددی گریبانگیر آنان بود و سرنوشت‌شان در دست کسانی غیر از خودشان قرار داشت. زن در جامعه قاجاری همواره در معرض تهدید خطرات گوناگونی بود که زندگی وی را دچار تغییرات ناخواسته می‌کرد. برای مثال، مطرود و بی‌پناه ماندن در اثر بی‌مهری شوهران، به دلیل ازدواج مجدد یا طلاق و نداشتن آگاهی از حقوق اجتماعی خود، که از تبعات ازدواج زودرس و ماندن در اندرونی‌ها بود؛ همچنین نبود آموزشی درست و فراگیر برای همه زنان از تمام اقشار جامعه، به این منجر می‌شد که تا قبل از انقلاب مشروطه تقریباً اکثر زنان ایرانی - بجز مواردی در طبقات اجتماعی بالا- برای خود هیچ حقی قائل نبودند.

بیگانگان بسیاری که در دوران قاجار، به دلایل مختلفی به ایران سفر کردند، در سفرنامه‌های خود به توصیف زندگی زن ایرانی پرداخته‌اند و آثار آنان انعکاسی از سختی‌ها، ناملایمات و موقعیت اجتماعی زنان دوره قاجاریه است.

در این پژوهش، سعی شده است به مسئله بهداشت روانی و جسمانی زن قاجار از دید سفرنامه‌نویسان پرداخته شود؛ زیرا سفرنامه‌نویسان، بهداشت روانی و جسمانی زن ایرانی را، به علت اهمیت فردی و اجتماعی‌اش، مورد بررسی قرار داده‌اند.

واژگان کلیدی: قاجار، زنان، زن ایرانی، سفرنامه، بهداشت

۱. عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته تاریخ، گرایش ایران اسلامی، واحد شهرری

مقدمه

سفرنامه‌ها خود از جمله تحقیقات اجتماعی مهم به شمار می‌روند (جوانبخت، ۱۳۸۱: ۸۸) و ما در ضمن مطالعه متن سفر نامه‌ها خواهیم دید که سفرنامه‌هایی که از ادوار گذشته برای ما به جای مانده، منابع ارزشمندی برای جامعه‌شناسان و تاریخ‌نویسان و پژوهش‌گران علم جغرافیا می‌باشد (حکیمی، ۱۳۸۳: ۳۴).

در دوره قاجار نیز، حاصل سفرهای متعدد اروپاییان به ایران، سفرنامه‌هایی حاوی اطلاعاتی بدیع درباره اوضاع ایران است؛ که از آن جمله‌اند: سه سال در آسیا از کنت دو گوینو، سفرنامه دکتر پولاک، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان از برنهارد دورن، سفرنامه نیکیتین سفیر روسیه، سفرنامه مازندران و استرآباد از لویی رابینو، ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹ که گزارش سفارت کنت دوسرسی است، سفرنامه مادام کارلاسرنا جهانگرد ایتالیایی دوره محمدشاه و ناصرالدین‌شاه، سفرنامه ویلیام جکسون نخستین سفیر آمریکا در ایران در دوره ناصرالدین شاه، سفرنامه چارلز جیمز انگلیسی، سفرنامه اوژن اوبن سفیر فرانسه با عنوان ایران امروز و غیره (آژند، ۱۳۷۵: ۶۱۴۱).

در این میان، سفرنامه‌هایی که توسط سیاحان زن نگاشته شده، به دلیل دقت نظر آنان در شیوه زندگی زنان جامعه قاجاری، راه‌یابی به اندرونی‌ها - جایی که سیاحان مرد کم‌تر، بدان راه می‌یافتند - و ارتباط با زنان اقشار مختلف، از اهمیت فراوانی در بررسی اوضاع زنان قاجاری برخوردار است.

البته جستجو در بین سفرنامه‌ها باید با دقت نظر فراوانی انجام شود، چرا که افراط و تفریط در بیان اوضاع اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی زنان، بسیار است. به طور مثال، ساموئل بنجامین می‌نویسد: «من با تمام جرئت می‌توانم اظهار کنم که زن‌ها در هیچ مملکتی به قدر ایران نفوذ ندارند» (بنجامین، ۱۳۶۹: ۲۵۶). ولی ژویر بسیار ناامیدانه می‌نویسد: «آن‌ها، شوهر را مانند ارباب، پشت و پناه و تکیه‌گاه خود می‌شمارند. هرگز جز با احترام از آنان سخن نمی‌رانند و چه در رو به رو و چه در غیابش، او را سید یا ارباب می‌دانند. زمانی که به خانه‌اش در می‌آید، به پیش‌بازش می‌روند و دست‌هایش را می‌بوسند و عرقش را که بر

چهره‌اش روان باشد، خشک می‌کنند، اسلحه او را باز می‌کنند و رخت‌هایش را که جز در بیرون خانه نمی‌پوشند از تن او می‌کنند» (ژوبر، بی‌تا: ۲۳۸).

موقعیت زنان در عصر قاجار

در دوران قاجار، زنان ایرانی با بی‌عدالتی‌ها و مصائب گوناگون روبه‌رو بودند و مردان آن روزگار قدر و قیمتی برای زن قائل نبودند. در چنین حالی، بررسی وضعیت اجتماعی زنان چیزی جز ملال و درد برای بانوان امروزی به دنبال نمی‌آورد؛ چرا که می‌بیند زنان در تاریخی نه چندان دور چنان می‌زیسته‌اند که لیدی شیل در موردشان می‌نویسد: «زنان ایرانی مهارت فراوانی در تحمل هرگونه تحقیر و سرزنش دارند» (شیل، ۱۳۶۸: ۳۶).

از زنانی که خود در جامعه موقعیت مطلوبی نداشتند، دخترانی که تربیتی صحیح و اصولی نمی‌یافتند و به ندرت دنبال آموزش و تحصیل می‌رفتند و در سنین پایین مجبور به ازدواج می‌شدند، چگونه انتظار می‌رفت مادرانی شایسته باشند. آنان حتی در اولین مرحله زندگی اجتماعی، یعنی در هنگام ازدواج و تشکیل خانواده با محدودیت‌های فراوان روبه‌رو می‌شدند. زنان در اندرونی‌ها پنهان نگاه داشته می‌شدند و برای خود منزلتی جدا از برآوردن نیازهای نفسانی مرد نمی‌پنداشتند. خود را به هر آب و آتش می‌زدند تا شوهر زنی زیباتر و جوان‌تر، یا حتی ثروتمندتر جانشین‌شان بسازد، یا اینکه به دلایل کوچک و بی‌اهمیت طلاق‌شان ندهد.

جامعه قاجار، مرد سالار بود، زنان قبل از ازدواج در اطاعت بی‌چون و چرای پدر، و بعد از آن، مطیع شوهران خود بودند و جزو مایملک شوهران‌شان به شمار می‌آمدند.

واقعیتی که باید به آن اشاره نمود این است که خود زن را نمی‌توان در این بلا یا بی‌تقصیر دانست. وی با عدم اعتماد به استعدادهای درونی خود، محبوس بودن و حقیر شمرده شدن را قسمت خویش می‌دانست و تن به تقدیر می‌سپرد. زنان اشراف دل به جعبه جواهرات و آرایش می‌بستند و یا در حال دسیسه علیه هووهای خود بودند و زنان فقیر و روستایی نیز با انجام دادن کارهای بدنی سخت در پی کمک به معاش خانواده بر می‌آمدند، و در واقع، ید او قابل احترام بود نه فکرش.

نگاهی به بهداشت روانی و جسمی زنان در عصر قاجار

الف. بهداشت روانی

در جامعه قاجاری، زنان به طرق مختلف تحقیر و فرودست شمرده می شدند. عدم وجود یک رابطه عاطفی مناسب و توأم با احترام بین زن و شوهر، ضعف حکومت مرکزی، نبود هرگونه قانون حمایت از خانواده، که زنان بتوانند زیر چتر آن حق و حقوق خود را مطالبه کنند، و نا امنی های اجتماعی، همه از عواملی بود که باعث می شد اکثر زنان جامعه قاجاری مورد ظلم و احجاف قرار گیرند و در شرایط بحران روحی قرار به سر برند.

تحقیر زنان از بدو تولد به وضوح مشخص می شد: «... اگر نوزاد پسر باشد، جشن و سرود مفصل تر است؛ به دختران چندان محلی نمی گذارند و گاهی بی اعتنایی در مورد دختران به افراط می کشد. در میان مردم نیز برای کوچک ترین ضعف که نوزاد دختر در بدو تولد با خود دارد، با تعصب کینه آمیز برخورد می گردد» (سرن، ۱۳۶۲: ۲۹۷).

لیدی شیل می نویسد: «... بزرگ ترین آرزوی هر زن جوان پس از ازدواج این است که چند پسر بزاید و از این راه، وضع آینده خود را در منزل شوهر تثبیت و تأمین کند؛ زیرا زاییدن دختر برای آن ها هیچ گونه ارزشی به بار نمی آورد و اصولاً در ایران، هیچ کس برای دختران قدر و قیمتی قائل نیست» (شیل، همان: ۹۲).

گاسپار دروویل می نویسد: « ایرانیان هرگز از زنان و دختران خود، سخن به میان نمی آورند. در این کشور، بدترین تعارفات آن است که انسان از حال و احوال زنان و دختران کسی جويا باشد. ایرانیان، داشتن دختران را برای خود ننگ می دانند؛ وقتی که زن بارداری فارغ می شود، اگر نوزاد پسر باشد، پدر بر خود می بالد، ولی اگر دختر باشد، غرق غم و اندوه می شود (دروویل، ۱۳۳۶: ۱۵۲).

کولیوررایس می نویسد: «اگر نوزاد دختر باشد، نوا یا گهواره پارچه ای زیبایی که (در مورد تولد پسران معمول است) جایش را به نوعی پست تر می دهد. نوزاد، توزین نمی شود و هم وزن او میان خویشان و دوستان، شیرینی توزیع نمی گردد. از موسیقی و رقص پسران و برنامه های مهیج دیگر نیز خبری نیست. گاه احتمال دارد این شایعه که نوزاد پسر است،

پنخس شود تا آبروی والدین حفظ شود؛ اما چند روز بعد، زمانی که حقیقت برملا شود، کم‌تر کسی به مسئله توجه می‌کند» (کولیور رایس، ۱۳۳۶: ۹۲).

یکی از عادت‌های بسیار متداول آن دوران، عدم ذکر نام زنان از سوی مردان است. عبدالله بهرامی که در اواخر دوران قاجار حاکم اهر بود، می‌نویسد: «دخترها تمام بی‌سواد و از خانه بیرون نمی‌آمدند و والدین اسامی آن‌ها را نمی‌گفتند؛ در مجالس ممکن نبود که کسی عیال خود را صدا کند» (دلریش، ۱۳۷۵: ۱۰۴).

«بن‌تان» نیز اشاره می‌کند که مردان حتی حاضر نبودند سؤالی از زن‌شان شود (بن‌تان، ۱۳۵۴: ۱۰۸).

ناتوانی زنان در امر دفاع از خود در جامعه پرآشوب و نابسامان آن روزگار، باعث به مخاطره افتادن آن‌ها می‌شد و صدمات جبران‌ناپذیری بر روح و روان آنان وارد می‌ساخت و اکثر زنانی که به علل مختلف مورد آزار و اذیت و خشونت مردان قرار می‌گرفتند، یا سکوت اختیار می‌کردند، و یا اینکه به‌جای ترحم و دل‌سوزی، از سوی جامعه طرد، و یا به‌جای مجرم، مجازات می‌شدند.

در چنین دوران آشفته‌ای که بخش اعظمی از حیات سیاسی و اجتماعی عصر قاجار را در بر می‌گرفت، زنان برای مصون ماندن از تعرض‌ها، به ضرورت در گوشه‌اندرونی‌ها جای می‌گرفتند و چه بسا خود نیز چنین ترجیح می‌دادند.

از اوایل دوران قاجار، ویژه از زمان فتحعلی شاه به بعد، مالک یا ارباب می‌توانست دختران رعیت را بی‌هیچ خوف و واهمه‌ای به تصرف درآورد. دروویل در طی سال‌های ۱۸۱۲-۱۸۱۳ میلادی در ایران به سر برده است، در این مورد چنین می‌نگارد: «والدین دختران زیبا، عمداً جگر گوشگان خود را به وسایلی بدشکل می‌کنند. یک بار من خود شاهد چنین حالی بودم، چهره دخترک زیبایی را با تیزاب سوزانده بودند تا از طمع ارباب دهکده در امان بماند ...» (دروویل، همان: ۹۷).

پولاک می‌نویسد: «خانواده‌های معتبر فرستادن دختر را به اندرون سلطنتی خوش ندارند و در نتیجه پدر و مادرها، دخترهای خوشگل و برازنده خود را با کمال دقت مخفی نگاه می‌دارند تا توجه اعضای خاندان سلطنت به آن‌ها جلب نشود، یا اینکه می‌کوشند آن‌ها را

زود شوهر بدهند. تا به حال به کرات اتفاق افتاده است که شاه پس از چند روزی، زن جوانی را با مختصری پول به خانه پدر و مادرش روانه کرده است. چنین زنانی فقط هنگامی حق ازدواج مجدد دارند که مادر شاه اجازه مخصوص در این مورد به آنها داده باشد. در تهران فعلاً دو زن از زنان مطلقه شاه هستند که بعدها یکی به یک نفر صحاف و دیگری به یکی از شاگردان مدرسه سلطنتی شوهر کردند» (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۶۴).

ضربه دیگر بر روح زنان دوران قاجار، مجاز بودن بی‌قید و شرط تعدد زوجات برای مردان بود؛ چرا که این رسم تقریباً در تمام طبقات اجتماعی عمومیت داشت: «سوزنده‌ترین دردی که آتش به زن ایرانی می‌زند، زن جدید گرفتن شوهرش و مهر ورزیدن به هووی دیگری است. در چنین موردی دیگر تسلی نمی‌پذیرد. بسیاری در چنین وضع و حالی نزد من می‌آمدند و برای رفع ناراحتی خود چاره‌ای طبی می‌جستند و هرگاه می‌پرسیدم چه ناراحتی دارند، در جواب می‌گفتند: «باد عرض دارم». هر گاه زنی دریابد که شوهرش خیال گرفتن زن جدیدی دارد، دیگر می‌کوشد با تهدیدها، التماس‌ها و گریه‌ها وی را از آن بازدارد و اگر در چنین کاری توفیق نیابد، آن وقت می‌کوشد زن مورد نظر او را از چشم بیندازد و متهم کند؛ اما سرانجام رضا به داده می‌دهد و با هووی خود آشتی می‌کند. نوعی سازش و حتی رقابت بین آنها برقرار می‌گردد و هر دو با توسل به خیانت، از شوهر خود انتقام می‌کشند. در تابستان ۱۸۵۳ م/ ۱۲۶۹ق به همدان می‌رفتم؛ بین راه خانم محترمی از ما پیشی گرفت. این خانم با ارباب پست به همدان می‌رفت و این کاری است سخت دشوار که به ندرت خانمی به آن تن در می‌دهد. وی خود را شاهزاده خانمی معرفی کرد. به محض رسیدن به همدان، شنیدم که این شاهزاده خانم قلابی زن فیل بان سلطنتی بوده که به محض شنیدن خبر امکان ازدواج شوهرش، بدون فوت وقت، پیش او می‌رفته است. وی سی و پنج میل راه را در ظرف دو روز طی کرد و این سعادت را یافت که عروسی را به هم بزند» (پولاک، همان: ۱۵۸).

بروگش می‌نویسد: «هر مرد ایرانی می‌توانست چهار زن رسمی و بی‌نهایت زن صیغه‌ای داشته باشد. اگر یکی از زنان رسمی مرد می‌مرد یا طلاق می‌گرفت، زن دیگری جای‌گزینش می‌شد. اما عموماً رسم تعدد زوجات در خانواده‌هایی صورت می‌گرفت که از تمکن مالی

برخودار بودند. طبقات کم درآمد جامعه به سبب محرومیت‌های مالی از عهده این کار بر نمی‌آمدند» (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۰۳).

کرزن در کتاب خود آورده است: «تعدد زوجات [در میان بختیاری‌ها] تقریباً عمومیت دارد. حتی افراد فقیر هم بیش از یک زن دارند» (کرزن، ۱۳۵۰: ۳۶۶).

شیل می‌نویسد: «موقعی که زن تازه‌ای وارد خانه مرد می‌شود، معمولاً پول توجیبی و عیدی زن سابق کم می‌شود و هزینه خرید لباس و وسایل او نیز کاهش می‌یابد. اگر بچه‌ای داشته باشد، غالباً علاقه شوهرش از او هم بریده می‌شود، و اگر بی‌فرزند باشد و رقیب تازه واردش برای شوهر او نوزادی بیاورد، سرنوشت مصیبت باری در انتظار او خواهد بود» (شیل، همان: ۷۸).

طلاق غم دیگری بود که در آن عصر دامن‌گیر زنان بود، چرا که در جامعه مستبد، طلاق بجز موارد انگشت شمار حق مرد بود، و زنان کم‌تر دخالتی در این امر داشتند. دالمانی نیز آورده است که: «زنان را به علت مریض بودن، نابینا بودن یا نازا بودن طلاق می‌دادند. گاهی مردان سود پرست برای آنکه زن ثروتمند و زیباتری را به خانه بیاورند، همسر اول را طلاق می‌دادند» (دالمانی، ۱۳۳۵: ۲۰۷).

ویشارد در این باره می‌نویسد: «دخترانی را دیده‌ام که در دوازده سالگی با مردانی که در حد سن پدر بزرگشان بوده‌اند، ازدواج کرده‌اند و همین امر، باعث به وجود آمدن بیوه‌های زیادی شده است. چون بسیاری از این زنان، بدون پشتوانه و عایداتی رها شده‌اند، راهی برای ادامه زندگی برایشان باقی نمی‌ماند، جز آنکه به تدریج ضایع می‌شوند. بیش‌تر آنان که بروروی داشته باشند، بالاجبار از خانه مردانی که یکی دو زن دیگر هم دارند، سر در می‌آورند؛ و تعدادی هم صیغه می‌شوند؛ که هر دو شق را قوانین ایران، جایز می‌داند. طلاق، امری بسیار عادی است و به هیچ‌وجه برای مردان، کسر شأنی به حساب نمی‌آید. اما در مورد زنان چنین نیست. زیرا اگر او از طبقات مرفه ثروتمند هم باشد، هرگز نمی‌تواند در ازدواج مجدد، شوهری از لحاظ شرایط سنی و موقعیت اجتماعی هم طراز اولی به دست آورد» (مهرآبادی، ۱۳۸۶: ۳۶۵).

یکی دیگر از دغدغه‌های زنان آن دوره که موجب سلب آسایش‌شان می‌گشت، توجه مردان به زنان فربه و چاق بود، و زنانی که جزو این دسته نبودند، دچار عذاب و نگرانی فراوان می‌شدند: «در ایران تنها زنان چاق، خاصه آن‌هایی که شکل خربزه را پیدا کرده‌اند، مقبول هستند، آن‌های که از نعمت چاقی مورد نظر برخوردار نیستند، به درمان و دواهای مختلف متوسل می‌شوند. چون لاغری برای زنان ایرانی، نوعی مایه ننگ و سرشکستگی است و حتی گاهی شوهرها به این بهانه، آن‌ها را طلاق می‌دهند. پزشکان برای علاج لاغری، داروهای بی‌شمار تجویز می‌کنند. ولی هیچ‌کدام مؤثر واقع نمی‌گردد. دوايي که برای چاق و چله شدن، بیش از همه تجویز می‌گردد، پیه کوهان شتر است که باید هر روز در ساعت معلوم و به اندازه معین، مرتباً مصرف شود» (سرنا، همان، ۱۲۹).

در مجموع، بهداشت روانی زنان قاجار هیچ‌گاه مورد توجه قرار نمی‌گرفت و آنان مجبور به تحمل فشارهای اجتماعی بسیاری بودند. «زن در این دوره آموزشی نمی‌دید. راهی که او برای مشکلات خود می‌جست و تنها مأمنی که می‌توانست آزادانه مسائلش را مطرح کند و به حل آن‌ها نیز امیدوار باشد، پناه بردن به سحر و جادو و رمالان بود. در واقع، زنان از این طریق، خود را از اضطراب‌هایی که جنبه روانی داشت، می‌رهانیدند» (دلریش، همان: ۱۰۵).

به قول دکتر پولاک، «...مثل بقیه کشورهای در این جا هم زنان اند که بیش‌تر به خرافات اعتقاد دارند، به خصوص بر مطالب مربوط به عشق و بارداری و همچنین در باب بیماری و مرگ و میر فرزندان‌شان و...» (پولاک، همان: ۲۳۷).

خانم بیشوپ نیز اشاره به زنانی دارد که برای جلب محبت همسران‌شان به دنبال طلسم عشق و محبت هستند (بیشوپ، ۱۳۷۵: ۱۸۶).

وهوسه نیز می‌نویسد: «زن‌های ایل و دهات آن قدر از ما طلسم و دعا خواستند که بالاخره ما به داراب خان شکایت نمودیم» (بابن وهوسه، ۱۳۶۳: ۶۴).

کنت گو بینو نیز در مورد پناه بردن زنان به اعتقادات عجیب می‌نویسد: «روزی زنی جلو یکی از دوستانم را گرفت - از چادر و روبنده تمیزش معلوم بود گدا نیست - و با لحن تأثرآوری از او یک شاهی کمک خواست. و وقتی دوست من گفت: خانم، شما فقیر نیستید و به نظر نمی‌رسد به این مبلغ ناچیز نیاز داشته باشید، زن پاسخ داد: حق با شماست، لیکن

کودکی دارم که بیمار است و نذر کرده‌ام امروز با پول گدایی به سر ببرم تا شاید با بد بختی خود نظر لطف خدا را جلب نمایم» (دوگو بینو، ۱۳۶۷: ۴۱۳).

ب. بهداشت جسمی

عدم وجود بهداشت عمومی، فقر اقتصادی، در دسترس نبودن پزشکان حاذق و داروهای مناسب برای تمام اقشار جامعه، ازدواج نامناسب در سنین پایین و پی‌آمد آن بارداری و زایمان‌های زودرس و مکرر، همه از عواملی بود که سلامت جسمانی زنان را به خطر می‌انداخت.

یکی از عوامل مهم، وضعیت نامناسب اقتصادی بود که باعث فشار به طبقه محروم جامعه و سوء تغذیه و شیوع بیماری‌ها می‌شد. پولاک در مورد وضع نامناسب زنان در دوران قحطی و تنگ‌دستی می‌نویسد: «زنان گرسنه با بچه‌هایشان که پوستی هستند بر استخوان، خود را به جلو اسب شاه می‌انداختند و ناله و نفرین می‌کردند» (پولاک، همان: ۴۸).

لیدی شیل می‌گوید: «زنان ایلات با لباس‌هایی کهنه و مندرس و چشم‌هایی که بر اثر فقر غذایی به گودی نشسته، آدمی را متأسف می‌سازد، حتی کودکان این زنان از نبود غذا، دچار لاغری بیمار گونه‌ای شده‌اند» (شیل، همان: ۱۰۱).

روشن است که عدم رعایت بهداشت فردی - در اثر فقر اقتصادی - باعث به خطر افتادن بهداشت اجتماعی است و این خطر همواره گریبان‌گیر زنان و کودکان بوده است؛ چراکه از نظر جسمی کم‌بینه و ضعیف هستند.

دیولافوا در مورد وضعیت روستای خرّم‌دره شهر سلطانیه، می‌نویسد: «بیماری‌های بومی، از قبیل سل، دیفتری، چشم درد، در این‌جا فراوان و از همه بدتر، کثافت زنان و کودکان نفرت‌انگیز است. زنان روستانشین، به‌خاطر نوع زندگی و وضعیت معیشتی‌شان، همچنین فقر و پریشانی و عدم آشنایی با نکات بهداشتی و جهل و بی‌سوادی، غالباً از بهداشت شخصی غافل بودند. موهای بلند خود را شانه نمی‌کردند، منظم استحمام نداشتند و چون دیر حمام می‌کردند، لباس‌های خودشان را نیز مرتب تعویض نمی‌کردند، تا زمانی که لباس در اثر پوسیدگی پاره می‌شد و آن وقت بود که مجبور می‌شدند آن را از تن برکنند» (دیولافوا، ۱۳۶۲: ۳۹۷).

از علل دیگر بیماری، زایمان‌های مکرر و زود هنگام بود؛ دکتر پولاک که در زمان ناصر الدین شاه به عنوان پزشک در ایران حضور داشته است، می‌نویسد: «به طور متوسط، زنان ایرانی، شش تا هشت بار می‌زایند؛ متنها از نظر دور نباید داشت که بیش‌تر، در شهرها از شش بچه، به زحمت دو نفر در قید حیات می‌مانند و گاهی همه آن‌ها تلف می‌شوند. هر روز، زن‌ها به خانه می‌آمدند و داروی آبستنی از من می‌خواستند و در جواب سؤال من که از آن‌ها می‌پرسیدم: آیا تا به حال بچه آورده‌اند یا نه، عموماً به صورتی یکسان می‌گفتند پنج، شش شکم زاییده‌ام ... ، ولی همه آن‌ها مرده‌اند» (پولاک، همان: ۱۵۹-۱۵۲).

گاه اتفاق می‌افتاد که مادران هم‌زمان با شیر دادن کودکی، دوباره باردار می‌شدند و این خود باعث ضعف جسمانی شدیدی می‌شد. «هرگاه زنی در دوره شیر دادن خود دچار تب نوبه بشود، از میزان شیر وی کاسته می‌گردد و سرانجام، شیرش می‌خشکد و بچه به اسهال دچار می‌شود» (همان‌جا).

پولاک می‌نویسد: «در بهار سال ۱۸۵۹ م، تنها در اصفهان، متجاوز از هشتصد بچه به بیماری آبله جان سپردند. در این اوضاع و احوال، تعداد زنان بدون بچه زیاد است و کم‌تر خواهر و برادرهایی پیدا می‌شوند که از یک مادر باشند. به طور متوسط به ندرت زنی پیدا می‌شود که بیش از یک بچه زنده داشته باشد. داستان یکی از شاه‌زاده خانم‌ها در تهران نقل محافل شده بود، زیرا هشت بچه زنده داشت و اغلب از من می‌پرسیدند که آیا در اروپا چنین چیزی را شاهد بوده‌اند» (همان‌جا).

از دیگر عوارض جسمی می‌توان به پیری زودرس و از بین رفتن ظرافت‌های زنانه اشاره داشت، که به علت کارهای خشن و سخت در بین زنان، به‌خصوص روستاییان، پیش می‌آمد (شیل، همان: ۴۸؛ پولاک، همان: ۴۹۲).

به طور کلی، اگر بخواهیم وضعیت بهداشت جسمی زنان را در دوران قاجار بررسی کنیم، باید به این نکته اشاره نماییم که طبقات پایین جامعه قاجاری به‌علت فقر مالی و اشتغال به کارهای سخت و ملزم نبودن به بهداشت فردی، نه تنها از بهداشت جسمی برخوردار نبودند، بلکه حتی در شرایط اسف باری به سر می‌بردند؛ اما زنانی که جزو طبقات

متوسط و بالای جامعه بودند، به دلیل رعایت بهداشت فردی و زندگی سالم تر و دستیابی به پزشک، وضعیت مناسب تری داشتند (پولاک، همان: ۱۴۴ و ۱۵۵-۱۵۲).

به هر صورت، دولت وقت هیچ تلاشی برای بهبود وضعیت زنان نمی کرد. جان ویشارد، در مورد این بی توجهی پادشاهان قاجاری، می نویسد: «ساختن بیمارستان توسط فرنگیان مورد پذیرش و موافقت ناصرالدین شاه قرار گرفت، به شرط آنکه زنان ایرانی در آن حضور نیابند» (ویشارد، ۱۳۶۳: ۵).

نتیجه گیری

از آن چه درباره زن ایرانی در سفرنامه ها استنباط می شود، معلوم می گردد که برای زن ایرانی به عنوان نیمی از پیکره اجتماع، تقریباً هیچ حقی شناخته نمی شد. وی، به رقم مشارکت در تمامی فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، از حقوقی متناسب با شأنش برخوردار نبود و دچار آسیب های فراوانی می شد. وی در اندرونی ها پنهان نگه داشته می شد و اگر به هر بهانه ای راهی برای خارج شدن از اندرونی ها می یافت، دچار محرومیت ها و محدودیت های فراوان می گشت. بی آنکه نظرش را جویا شوند، وادار به ازدواجش می کردند، که گاه در کنار هووها و یا شوهری سالخورده زندگی پر تشنجی را می گذرانید. اگر به هر دلیلی شوهر از وی ملول می گشت، به راحتی طلاقش می داد و زن مطلقه در جامعه بی قانون، تباه می شد.

زنان در دوره قاجار، موقعیت روحی و جسمی مناسبی نداشتند و به طور کلی شرایط زندگی زنان قاجار به گونه ای بود که سرنوشت آنان در دست هر کسی - اعم از پدر، شوهر، خان، عمال حکومتی، یاغیان، شاه - بجز خودشان بود.

نداشتن تأمین اجتماعی و ماندن در اندرونی ها زنان را از هر آموزش و تعلیم عمومی دور می کرد و عدم آگاهی باعث اختلالات روانی و جسمانی بسیاری در آنان می شد.

پس از آشنایی زنان ایرنی با فرهنگ و آداب و رسوم و باورهای اجتماعی زنان فرنگی، که در محیطی بازتر رشد یافته و با حقوق اجتماعی خود آشنا بودند و خود را در سرنوشت اجتماعی خویش سهیم می دانستند، گرایش به نوعی آزادی خواهی در میان زنان رشد پیدا کرد و زنان در صدد شکستن حصارهای محدودیت اندرونی های قاجاری برآمدند و

جای گاهی برای خود در اجتماع آن روزگار ایران باز کردند؛ اگرچه این روند کند و نامحسوس بود، اما پس از سال ها تحمل مرارت ها و عبور از موانع سنگواره سنتی حاکم، صدای آزادی خواهی زنان ایرانی شنیده شد.

کتابنامه

الف. کتابها

۱. باین وهوسه، ساموئل. ۱۳۶۳، *سفرنامه جنوب ایران*، ترجمه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تهران، دنیای کتاب.
۲. بروگش، هینریش. ۱۳۷۴، *در سرزمین آفتاب*، ترجمه مجید جلیوند، تهران، مرکزی.
۳. بن تان، آگوست. ۱۳۵۴، *سفرنامه آگوست بن تان*، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران، بی نا.
۴. بنجامین، ساموئل. ۱۳۶۹، *سفرنامه بنجامین*، ترجمه حسین کردیچه، بی جا، جاویدان.
۵. بیشوپ، ایزابلا. ۱۳۷۵، *از بیستون تا زرد کوه بختیاری*، ترجمه محراب امیری، تهران، سهند و آزان.
۶. پولاک، یاکوب ادوارد. ۱۳۶۱، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکائوس جهاننداری، تهران، خوارزمی.
۷. جوانبخت، م. ۱۳۸۱، *کنکاشی در سفرنامه های ایرانیان از قاجار تا زمان حاضر*، ویرایش آزاده راد نژاد، اصفهان، آموزه.
۸. حکیمی، محمود. ۱۳۸۳، *همراه با سیاحان و جهانگردان*، تهران، آرون.
۹. دالمانی، هانری رنه. ۱۳۳۵، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ترجمه فره وش، تهران، ابن سینا.
۱۰. دروویل، گاسپار. ۱۳۳۶، *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محبی، تهران، ابن سینا.
۱۱. دلریش، بشری. ۱۳۷۵، *زن در دوره قاجار*، تهران، سوره.
۱۲. دیولافوا، ژان پل هنریت. ۱۳۴۳، *سفرنامه مازندران و استرآباد*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۳. ژوبر، پیرامده. بی تا، *مسافرت در ارمنستان و ایران*، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۴. سرنا، کارلا. ۱۳۶۲، *سفرنامه مادام کارلا سرنا (آدمها و آئین ها در ایران)*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، زوار.
۱۵. شیل، ماری. ۱۳۶۸، *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نو.
۱۶. کرزن، جورج. ۱۳۵۰، *ایران وقضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۷. کولیور رایس، کلارا. ۱۳۶۶، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ترجمه اسدالله آزاد، معاونت فرهنگی استان قدس رضوی.
۱۸. مهر آبادی، میترا. ۱۳۸۶، *زن ایرانی به روایت سفرنامه نویسان فرنگی*، تهران، آفرینش.
۱۹. ویشیارد، جان. ۱۳۶۳، *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنیا، تهران، نوین.

ب. مقاله

۱. آزند، یعقوب. ۱۳۷۵، «تاریخ و تاریخ نگاری»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر مصطفی میر سلیم، ج ۶، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی.